

تحلیلی بر غزلی

اشاره

غزل، عرصه‌ای فراخ برای طرح ژرف‌ترین اندیشه‌های عارفانه و بزرگ‌ترین دغدغه‌ها و دلمشغولی‌های انسانی بوده است، هرچند گاه این گستره مقدس، به سطحی‌ترین و فرودین‌ترین مشغله‌ها و مسئله‌ها اختصاص یافته است اما در طی هزار سال درخشش این قالب در شعر فارسی، عمدتاً مضامین ژرف، مفاهیم عاشقانه و عارفانه در آن جلوه نموده‌اند و بخشی از گنجینه عظیم ادب فارسی را غزل فراهم آورده است. غزل‌های ساده و دلنشین سعدی، غزلیات شورانگیز و طربناک مولانا و غزل‌های آسمانی حافظ و بیدل و صائب، همواره خلوت و جلوت مردم ما از لذت روحی و معنوی لبریز ساخته‌اند و چنان، با زندگی جامعه ما در آمیخته که مردم غزل حافظ را تفأل زده و حتی علما و عرفای بزرگ ما زمزمه و ذکر خویش کرده‌اند.

غزل، آینه روشن و شفاف احساس و جلوه‌گاه الهامات و اشراقات عارفان و رساترین زبان در ترسیم احوال درونی و انفسی است، به همین دلیل گویی عارف از غزل ناگزیز است و غزل میهمان قلب‌هایی است که جز عشق و تهذیب و صفا و معنا نمی‌شناسند.

حضرت امام خمینی (ره)، عارف مجتهد مجاهد و چهره بی‌بدیل روزگار ما، عارف ادبیات و ذوق و هنر بود و آشنای شعر شاعران بزرگ غزلسرا چون حافظ و سعدی و مولانا، تأمل و درنگ در شعر امام (ره)، گویای این آشنایی عمیق، ارادت و شیفتگی است.

غزل امام (ره) بیش از هر شاعری به غزل حافظ نزدیک است و رنگ و بوی سروده‌های ملکوتی و عرشی او را دارد. هرچند شعر و شاعری، پیشه و اندیشه همیشه امام (ره) بوده است، اما سروده‌هایی که از آن عزیز بزرگ به جای مانده است سرشار از مضامین بلندعارفانه و نشانه مطالعات عمیق و وسیع در حوزه عرفان و شعر فارسی است.



پیشینه

عارفانه از امام خمینی (ره)

دکتر محمدرضا سنگری

قل ان کتتم تحبون الله فاتبعونی یُحِبِّکُمُ اللهُ
(بگو اگر خدای را دوست دارید از من پیروی کنید تا خدا
دوستتان بدارد - آل عمران، ۳۱)
یحبونهم کحب الله والذین آمنوا اشد حبالله
(بت‌ها و محبوب‌های دنیوی را همچون خدا دوست
دارند و ایمان‌آوردگان خدا را بیشتر دوست می‌دارند - بقره،
۱۶۵)

برخی عرفا که رمز و راز خلقت را عشق معرفی کرده‌اند
به آیه ۷۲ سوره مبارکه احزاب «انا عرضنا الامانة
على السموات والارض...» استناد جسته‌اند. نویسنده مکتب
حافظ می‌گوید: «آنچه ذوق ناشی از عرفان عاشقانه و شمع
لطیف و حس رقیق اهل معرفت و محبت از چنین ودیعه و
امانتی، که زمین و کوه و دریا قادر به تحمل و حمل آن نیست
و بالاخره انسان بار آن را به دوش می‌کشد، و درک می‌کند
عشق است و بس»^۱

عشق در حوزه غزل و دیگر حوزه‌های شعر فارسی دامن
خویش را به همه خواسته‌های انسانی می‌گستراند از خود
خواستن تا دوستی و خواستن اشیا و پدیده‌ها و عشق ورزیدن
به انسان تا خدا را شامل می‌شود. برخی غزل‌ها نیز آنچنان
فضایی دارند که تمیز و تشخیص عشق زمینی و آسمانی در
آن‌ها بسیار دشوار است به همین دلیل هر کس بر مبنای ظن
خویش یار آن‌ها می‌شود و به تحلیل آن‌ها می‌پردازد. برخی
کاملاً زمینی تحلیلشان می‌کنند و برخی کاملاً آسمانی.
در غزل‌های حضرت امام (ره)، عشق با ویژگی‌هایی چند
مطرح است:

۱ - عشق تحول‌آفرین و کمال‌بخش است؛

در غزل امام (ره)، عشق انسان را سرفراز و بر سر دار
می‌کند (اشاره به ماجرای منصور حلاج) و او را از علوم
ظاهری به عرصه علوم معنوی و سرمستی‌های عارفانه
می‌رساند؛

عشق دلدار چنان کرد که منصور منش

از دیارم پدر آورد و سر دارم کرد

این جا یکی از غزل‌های امام (ره) را با تکیه بر کلید
واژه‌های عرفانی طرح و بررسی می‌کنیم
گر سوز عشق در دل ما رخنه‌گر نبود
سلطان عشق را به سوی ما نظر نبود
جان در هوای دیدن دلدار دادگاه
باید چه عذر خواست متاع دگر نبود
آن سر که در وصال رخ او به باد رفت
گرم‌انده بود در نظر یار، سر نبود
موسی اگر ندید به شاخ شجر رخش
بی‌شک درخت معرفتش را ثمر نبود
گر بار عشق را به رضا می‌کنشی چه پاک
خاور به جا نبود و یا باختر نبود
بلقیس وارگر در عشقت نمی‌زدهم
ما را به بارگاه سلیمان گذر نبود
گر مرغ باغ قدس به وصلش رسیده بود
در جمع عاشقان تو بی‌بال و پر نبود^۲

باده عشق، ص ۶۱

عشق، جان غزل و مدار و محور عرفان است. خونی
است که در رگ‌های شعر و نثر عارفانه جریان دارد و طراوت
و حلاوت و شور و سوز شعر از آن سرچشمه می‌گیرد. این
واژه در قرآن و احادیث نبوی دیده نمی‌شود اما واژگانی چون
حب و محبة، هوی، شغف، وُد و مودة که مفهومی معادل
عشق دارند در روایات و آیات فراوان یافت می‌شود.
عارفان تکیه‌گاه اصلی و استنادی خود را در قرآن در باب
عشق آیات سه‌گانه‌ای که در پی می‌آید قرار داده‌اند:
یا ایها الذین آمنوا من یرتد منکم عن دینه فسوف یأتی الله
بقوم یحبهم و یحبونه ...

(ای ایمان‌آوردگان هر کس از شما از دینش برگردد -
پروایی نیست - خداوند به زودی قومی بیاورد که دوستشان می‌دارد
و آنان نیز خدای خویش را دوست می‌دارند - مائده، ۵۴)

عشقت از مدرسه و حلقه صوفی راندم

بنده حلقه به گوش در خمایم کرد

۲- عشق، تعلقات و تعینات را می زداید؛

تعلقات، فرصت پرواز و امکان تعالی و رشد را از انسان می گیرند. همچون گیاهان هرزه ای که مجال رشد و شکوفایی را از گل ها و گیاهان می گیرند. عاشق می داند که در پی نام و نشان و جاه و جلوه بودن جز سقوط و تباهی پایانی ندارد و به همین دلیل به هر چه رنگ و نیرنگ و نام و نشان پشت پا می زند.

عاشقان روی جانان جمله بی نام و نشانند

نامداران را هوای او دمی بر سر نیامد

۳- عشق، پاسخ به عطشناکی روح و جان انسان است؛ تکاپو و تلاش انسان برای دست یابی به حقیقت و کمال است. علوم ظاهری، تشنه کامی روح را پاسخ نمی دهند. آن ها قطره هایی هستند که تنها سطح عطش ما را جواب می گویند اما عشق، جان را سیراب می کند و کامیابی ها و لذت های عمیق و پایدار معنوی می آفریند.

چون به عشق آمدم از حوزه عرفان دیدم

آنچه خواندیم و شنیدیم همه باطل بود

۴- روی و ریا با عشق حقیقی سازگار نیست؛

عبادت و خدمت، گاه ابزار فریب انسان می شوند؛ آن گاه که عابد و عامل در پی چشم ها باشند تا ببینند و به جست و جوی لب ها باشند تا ثنا و آفرین بگویند به دام ریا افتاده اند. آن که عملش را در نگاه ها می نشانند و به جای رضای دوست، ستایش و رضای دیگران می جویند و به ریا و تظاهر تن می سپارد عمل خویش را تباه کرده است. حضرت امام، رهروان عشق را فارغ از خرقه و سجاده - تظاهرات ریایی - می داند و می گوید:

رهرو عشقی اگر، خرقه و سجاده نکن

که بجز عشق، تو را رهرو این منزل نیست

۵- عشق فراتر از عقل و بند و خردوری است؛

در قلمرو عرفان، تقابل میان عشق و عقل قصه ای دیرپا و دیرینه است. عقل همواره کوتاه پرواز، مصلحت بین، ناتوان و نارساست و گره ها را تنها عشق می گشاید. عطار می گوید:

عقل جایی برو شیوه سودای عشق

باز نیایی به عقل سر معمای عشق

عقل تو چون قطره ای است مانده ز دریا جدا

چند کند قطره ای فهم و زردیای عشق

خاطر خیاط عقل گرچه بسی بخیه زد

هیچ قبایی ندوخت در خور بالای عشق

و مولانا گوید:

عقل در شرحش جو خرد در گل بخت

شرح عشق و عاشقی هم عشق گفت

آفتاب آمد دلیل آفتاب

گر دلیلی باید از وی رو متاب

و حافظ در غزل شکوهمند مشهور خویش می گوید:

در ازل پرتو حسنت ز تجلی دم زد

عشق پیدا شد و آتش به همه عالم زد

عقل می خواست گز آن شعله چراغ افروزد

برق شهرت بدرخشید و جهان بر هم زد

حضرت امام (ره) نیز بند عقل را در هنگام مستی عاشقانه

به سخره می گیرد و ناروا می داند:

مستم از باده عشق تو و از مست چنین

بند مردان جهان دیده و مشیار مخواه

۶- عشق در ظرف نمی گنجد؛

عشق، فراتر از گفته ها و شنیده هاست و آن را در لابه لای

گفته ها و سروده ها نمی توان یافت به دیگبر زبان عشق

(چشیدنی) است نه «شنیدنی» به تعبیر مولانا

هر چه گویم عشق را شرح و بیان

چون به عشق آیم خجل باشم از آن

حافظ حریم عشق را، قلمرو سکوت می داند و می گوید:

در حریم عشق نقون زد دم از گفت و شنید

زان که آنجا جمله اعضا چشم باید بود و گوش

حضرت امام در چند غزل خود به این نکته اشاره دارد.

بردار کتاب از برم و جلم می آور

تا آنچه که در جمع کتب نیست بهریم

چون به عشق آمدم از حوزه عرفان دیدم

آنچه خواندیم و شنیدیم همه باطل بود

۷- عشق کرانه ناپیدا و خطر خیز است؛

عشق، دریایی بیکران و راهی خطر خیز و پراز دحام

است. این راه خون خیز و این تیغ خونریز، اول آسان نمانست

ولی در پی، رنج‌ها و سختیها دارد تا نالایقان ناهموار گام در این راه نگذارند.

و به تعبیر مولانا:

عشق از اول سرکش و خونی بود

تا گریزد هر که بیرونی بود^{۱۵}

حافظ بر آسان‌نمایی آغاز عشق تکیه دارد و تنگناها و دردها و سوز و گدازهای آن را هنگامی قابل درک می‌داند که قدم در این راه نهاده شود:

چو عاشق می‌شدم گفتم که بر دم گوهر مقصود

ندانستم که این دریا چه موج خون فشان دارد^{۱۶}

حضرت امام(ره) در زمینه دشواری راه عشق می‌گوید:

غرق دریا جز خرویش موج بی پایان نبیند

بادیه پیمای عشقت، ساحل و هامون نداند^{۱۷}

و در کرانه ناپیدایی عشق می‌گوید:

عشق روی تو در این بادیه افکند مرا

چه توان کرد که این بادیه را ساحل نیست^{۱۸}

در غزلی که از حضرت امام(ره)، در این نوشتار آورده ایم، چشم اندازهای دیگری از عشق فراروی ما گشوده می‌شود. این چشم اندازها نه تنها فراختانی بی مرز عشق را که بدان اشاره شد نشان می‌دهد بلکه ویژگی‌های عاشق و سالک راه عشق را نیز فراجشم می‌آورد. این ویژگی‌ها با تبیین و تحلیل بیشتر مطرح می‌شود تا ابعاد غزل و نیز نگاه و بینش عارفانه امام(ره) را بهتر بشناسیم:

۸- لازمه عنایت معشوق داشتن سوز عاشقانه است:

درد و سوز، همسایه عشق است و هر که دردمند، به معشوق نزدیک‌تر، سوز و درد محصول درک است و آنان که به درکی فراتر و والاتر می‌رسند دردمندترینند. در عرفان دل بی سوز دل نیست، «گل» است و عارف در پی کسب دلی است که جز سوختن نشناسد.

الهی سینه‌ای دردآشنا ده

زهر کس درد پستانی به ما ده

مناجات وحشی بافقی شاید رساتر از بسیاری سروده‌ها این معنا را با شور و زیبایی بیان کرده است.

الهی سینه‌ای ده آتش افروز

در آن سینه دلی و آن دل همه سوز

کرامت کن درونی درد پرورد

دلی در وی درون درد و برون درد

هر آن دل را که سوزی نیست دل نیست

دل افسرده غیر از آب و گل نیست

حضرت امام(ره) شرط نظر سلطان عشق را سوز عشق می‌داند. یعنی قلبی که در آن سوزی نباشد، عنایت الهی شامل آن نمی‌شود، شاید این بیت اشاره ای باشد به روایت مشهور ان الله فی قلوب المنکسرة قلب محزون محبوب خداست و دل شکسته، مستعد دریافت الطاف حق.

نویسنده الرساله العلیه با تکیه بر روایتی از رسول اکرم که فرموده است: **جو عوا انفسکم و عطشوا اکبادکم والبسوا جلباب الحزن لعلکم ترون الله فی قلوبکم**. می‌گوید:

«یعنی گرسنه دارید نفس‌های خود را و پرورش دهید آن را به گرسنگی که: **الجوع طعام الانبیاء** و تشنه دارید جگرهای خود را و بسوزانید آن را به حرارت عطش و ببوشید ردای اندوه و غم را و آن را ملازم خود سازید که ان الله یحب کسل قلب حزين باشد که شما به ارتکاب این صفات در آیینة دل بی غل جمال تجلیات الهی و عذار جلوات فیض نامتناهی مشاهده کنید»^{۱۹}.

پس قلب‌هایی منظر حق قرار می‌گیرند و سلطان عشق، چتر عنایت خویش را بر آن‌ها می‌گشاید که از سوز عشق بهره گرفته باشند. حضرت امام در غزلی دیگر تمام غم خود را، طلب جام می‌عنایت و لطف محبوب می‌داند و می‌گوید:

من خواستار جام می از دست دلبرم

این راز با که گویم و این غم کجا برم^{۲۰}

در دو بیت بعدی غزل، حضرت امام(ره)، به یکی از مهم‌ترین اصول معرفت عارفانه اشاره دارد و آن فهم هستی‌یابی انسان با نیست شدن در مقابل محبوب است.

جان در هوای دیدن دلدار داده‌ام

باید چه عذرخواست متاع دگر نبود

آن سر که در وصال رخ او به بلاد رفت

گر مانده بود در نظر یار، سر نبود

همان گونه که پیش‌تر گفته شد عشق، تعلقات و تعینات را می‌زداید. تا «تو» هستی، او نیست تا «من» ما حضور دارد جز غیبت حق چیزی نخواهد بود. باید «جان» را در پیشگاه جانان داد. هر چند متاع اندکی است. تا به حریم و حرم دوست راه یافت. حضرت امام(ره) در یکی از غزل‌های

خوشی در بیتی بسیار زیبا و بدیع می گوید:

نیستم نیست که هستی همه در نیستی است

مهیج و مهیج که در هیچ نظر فرمائی

در غزل های دیگر نیز این مفهوم، به وفور دیده می شود:

بامستی و هستی طلبان پشت به پشتهم

با نیستی از روز ازل کلم به گنیم

نیستی را برگزین ای دوست اندر راه عشق

رنگ هستی هر که پر رخ دارد آدم زاده نیست

و در این دو بیت که هستی ناباختگان را اسیران حجاب و ماندگان در خود معرفی کرده است.

تا از دیار هستی در نیستی خریدم

از هر چه خیر دلبر از جان و دل خریدم

تا چند در حجابید، ای صوفیان محبوب

ما پرده خودی را در نیستی خریدم

صاحب مرصاد العباد این آسادگی برای پاکبازی و جان افشانی در پیشگاه حق را عیاری می نامد و می گوید: باید که در این راه عیاروار رود، که کارهای خطرناک بسیار پیش آید. باینکه لایالی و خود را در اندازد، و هیچ عاقبت اندیشی نکند و از جان نترسد، و روزی هزار بار باید که سر خود را در زیر پای تواند نهاد چنان که این ضعیف [نویسنده مرصاد العباد، نجم الدین رازی] می گوید:

در عشق یار بین که چه عیار می روم

سوزیر پا نعل که چو شطرنج می روم

در نقطه مراد بدین دور ما رسیم

زیرا به سرمه پیشه چو روزگار می روم

جانی که هست مایه فدای یار کرده ایم

وز حکم می کند، به سردار می روم

مرگ از کسی به جان بفروشد همی خروم

عیاروار، زان که بر یار می روم

ما را چه هم ز دلورخ و با خلعمان چه کار؟

دل داده ایم ما، بر دلدار می روم

در ژرف ساخت دو بیت غزل امام خمینی (ره)، اشاره ای غیر مستقیم به آیه ۱۱۱ سوره توبه دیده می شود واژه های «جان» و «متاع» که مفهوم «فروختن» را در خویش دارند تداعی کننده این آیه هستند. در این آیه خداوند می فرماید: ان الله اشترى من المؤمنین انفسهم و اموالهم بان لهم الجنة ... خداوند از مؤمنان جان و مالشان را به بهای بهشت می خرد. در این آیه خداوند خریدار، انسان فروشنده، کالا، جان

و بها، بهشت است.

حضرت امام نیز می گوید:

جان در هوای دیدن دلدار داده ام

باید چه عذر خواست متاع دگر نبود

یعنی جان کمترین «متاعی» است که می شود داد و ره آورد این متاع «دیدار» است. در بیت بعد حضرت امام «سری» را که در راه دوست فدا نشود بی اعتبار می داند. اگر به مفهوم ایهامی سر در این بیت توجه شود و مفهوم دوم آن که برتری، والایی و ارزشمندی را آماده می کند در نظر گرفته شود، در نگاه امام تنها سری از جمند و سراقاز است که در راه وصال دیدار یار بر باد رود و در کوی وصل دوست قربان شود. آیا این آیات اشاره به عصر ابتناز گری و پاکسازی و مسربازی سالکان جنبه ندارد؟ آیا امام در لحظه سرودن این غزل، تصویر شاهدان شهید فداکار را فرار و ندارد؟

حضرت امام (ره)، در بیت بعد تلمیحی به یکی از حوادث زندگی حضرت موسی (ع) دارد. به این ماجرا در آیات ۲۹ و ۳۰ و ۴۶ سوره قصص و ۵۲ سوره مریم اشاره شده است. این غزل حضرت امام (ره) به مضمون آیات ۲۹ و ۳۰ سوره قصص اشاره دارد؛ در این آیات آمده است:

فلما قضی موسی الاجل و سار یا هله انس من جانب الطور نارا قال لاهله امکنوا انی ءانست نارا اعلی ءاتیکم منها بخیر او جذوة من النار لعلکم تصطلون - فلنساء اتها نودی من شاطیء الواد الایمن فی البقعة المبارکة من الشجرة ان یاموسى انی انالله رب العالمین

بسیاری از واژگان این دو آیه مانند طور، آتش (نار)، جذوه، وادی ایمن، بقعه مبارک، شجر (درخت)، شجر طور، انالله، دست مایه مضامین بدیع عرفانی و چشم اندازهای شکوهمند عارفانه در فضای شعر فارسی شده است.

ابوالفتح رازی درباره این آیات در تفسیر خود می نویسد: «مجاهد گفت: چون موسی - علیه السلام - اجل ده سال به سر برد شعیب دختر با او داد. ده سال دیگر بر شعیب مقام کرد. بیست سال تمام بر او بماند. آنگاه دستوری خواست تا با مصر شود، به زیارت مادر و خواهر. شعیب دستوری داد. موسی برخاست و اهل را برگرفت و مال و گوسفندان، و روی به مصر نهاد و ره راست رها کرده، احتراز از مسوک شام. فصل زمستان بود و اهل او آستن بود مقرب [نزدیک] به وضع حمل آ و او تنها در بیابان می رفت و ره ندانست. در راه

مقاله: یادداشت، شماره ۲۱

آئینه روشن و شفاف
 جلوه گاه الهامات و
 رفان و رساترین زبان در
 ال درونی و انفسی است، به
 عارف از غزل ناگزیر
 میهمان قلب هایی است که
 تهذیب و صفا و معنا

(ره) بیش از هر شاعری
 تزیینت است و رنگ و
 های ملکوتی و عرشی او

را ندارد.

* برخی عرفا که رمز و راز خلقت را
 عشق معرفی کرده اند به آیه ۷۲
 سورة مبارکه احزاب انا عرضنا
 الأمانة علی السموات و الارض...
 استناد جسته اند.

* در غزل های
 عشق تحول آفرین
 تعلقات و تعینات
 به عطشناکی
 است!...

که می رفت با کوه طور افتاد با جانب راست . شبی تاریک
 بود، و سرمای سخت . زن را درد زادن بگرفت ، و آتش از
 آتش زنه فرو نیامد ... او نگاه کرد به جانب طور، آتشی دید،
 اهلش را گفت درنگ کنی ، که من آتشی بدیدم تا بروم و خبری
 آرم یا پاره ای آتش ...^{۱۶}
 حافظ بارها از این مضمون در غزل های خویش بهره گرفته
 است

مددی گر به چراغی نکند آتش طور
 چاره تیره شب وادی ایمن چه کنم

* *
 یعنی بیا که آتش موسی نمود گل
 تا از درخت نکه توحید بشووی

* *
 شب تار است و ره وادی ایمن در پیش
 آتش طور کجا موجد دیدار کجاست

* *
 شبان وادی ایمن کهن رسد به مراد
 که چند سال به جان خدمت شعیب کند

لمع البرق من الطور و آتست به
 فطلی لک آت بشهاب قیسی

حضرت امام (ره) در غزل های دیگر خود به طور و
 مضامین برگرفته از همین آیات اشاره کرده است . این
 بهره گیری ها گاه حوزه ای بسیار وسیع می یابند و طور به همه
 هستی اطلاق می شود .

عجب از ماست اگر دوست زما مستور است
 دیده بگشای که بینی همه عالم طور است^{۱۷}
 و در جای دیگر:

گر طور ندیدم و نخواهم دیدن
 در طور دل از تو جای پای خواهم^{۱۸}

طور در عرفان ، تجلی گاه دیدار عشاق و معشوق است و
 معرفت حقیقی رؤیت جمال محبوب است در همه گاه و همه
 جا . حضرت امام (ره) ثمردهی درخت معرفت را دیدار رخ
 یار می داند . اگر کسی جمال یار نبیند، چنان است که گویی
 بی ثمر مانده است :

موسی اگر ندید به شاخ شجر رهش
 بی شک درخت معرفتش را ثمر نبود

در بیت بعد حضرت امام (ره) به موضوع دیگری اشاره

ماه مهر

ماه مهر

می کند و آن «رضا» در سختی ها و شدائد راه عشق است :
**گر بار عشق را به رضا می کشی چه پاک
خاور به جا نبود و یا باختر نبود**

«رضا در لغت به معنی خشنودی است و نزد صوفیان عبارت است از خشنودی دل بدانچه خدا بر شخص پسندد و تسلیم محض در برابر آن». ۲۹ «ابوالقاسم قشیری درباره مقام رضا گوید: «استاد ابوعلی گفتی رضا نه آن است که بلا نبیند و نداند، رضا آن بود که بر حکم و قضا اعتراض نکند.» ۳۰

حافظ بارها به مقام رضا پرداخته و مضامین فراوانی از این موضوع را در دیوان او می توان یافت:
**رضا به داده بده و زچین گره بکشای
که بر من و تو در اختیار نگشادست
فراق و وصل چه باشد رضای دوست طلب
که حیف باشد ازو غیر او تمناهی
چو قسمت ازلی بی حضور ما کردند
گر اندکی نه به وفق رضاست خرد مگیر**

«رضا» بالاترین مرحله ای است که رهپوی راه حق بدان نایل می آید. خشنودی در مقابل رنج ها و آزمون های الهی گواه کمال و علو روح است. آن که به این کمال می رسد که هر چه را از دوست می بیند نیکو بیند و زبان به شکوه و اعتراض نگشاید، مشکلات را نیز برای خود آسان خواهد کرد و به تعبیر لطیف این بیت غزل امام، خاور و باختر باشد یا نباشد فرق نمی کند. شاید اگر این بیت امام را در حوزه حکومتی معنا کنیم، معنایش چنین باشد که اگر شرق و غرب به مخالفت و دشمنی برخیزند، رضای خدا تو را کافی است. یعنی آن گاه که دوست راضی است خشم و رضای دیگران مهم و قابل اعتنا نیست.

در غربت کربلا وقتی اصغر - شیر خوار تشنه کام - با تیر حرمه حلقوم ترد و نازکش شکافته شد، امام عاشورا خون گلپوش را به آسمان افشاند و زمزمه کرد که هون علی ما نزل به انه بعین الله چه آسان است وقتی چشم خدا می بیند. آری «رضا» آن است که بدانی او می بیند و می داند. رضا دادن به آنچه او خواسته، کمال بندگی است. در آخرین

لحظه ها نیز که امام در گودال قتلگاه، چشم بر خنجر آخته شمر دوخته بود بر لبانش تراوید که
الهی رضا بقضائک، تسلیماً لامرک، لامعبود سواک
یا غیاث المستغیثین
کربلا حکایت رضامندی و حماسه خشنودی نسبت به اراده و خواست محبوب است.
باید بار عشق را با رضا کشید که جز این زیارت مقصد ممکن نیست.

در بیت بعد امام خمینی (ره) طلب و عشق را شرط وصال محبوب می داند و با اشاره به داستان بلقیس - ملکه سبا - و سلیمان (ع) می گوید:
**بلقیس وار گر در عشقی نمی زدیم
ما را به بارگاه سلیمان گذر نبود**
بلقیس در اینجا نماد عشق و دلباختگی و مظهر عاشق از خود وارسته است و سلیمان نماد محبوب و معشوق. ماجرای ملکه سبا - بلقیس - آمدن او به بارگان سلیمان از آیات ۲۰ تا ۲۸ سوره نمل آمده است.

بارگاه سلیمان نماد حشمت و عزت و جاه و منزلت است و حضرت امام (ره)، عاشقانه رفتن و عاشقانه از خود گذشتن را باعث رسیدن به عزت و عظمت می داند.
در بیت پایانی، بال و پر یافتن - توان پرواز و عظمت و عزت - نیز به عشق نسبت داده شده است.

**گر مرغ باغ قدس به وصلش رسیده بود
در جمع عاشقان تویی بال و پر نبود**
بی بال و پر بودن یعنی بی نشان از عشق بودن.
امام خمینی (ره)، شرط بال و پر یافتن را عاشق شدن می داند. عشق بال و پر پروانه می بخشد و فتح همه افق های دوردست را ممکن می سازد. انسان مرغ باغ ملکوت است و نباید خاک نشین باشد و همچون مرغ خانگی فراتر از دیوارها پرواز نکند و به تعبیر حافظ:

**تورا زکنگره عرش می زلند صغیر
ندالمت که در این دامگه چه افتاده است!**
امام (ره)، خود بال و پر پروانه خود را از عشق یافته بود همین بود که جهانی را زیر بال و پر خویش گرفت و به

سال یازدهم - شماره ۲۱

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

- ۲۳- همان، ص ۷۰
۲۴- دیوان امام، ص ۱۶۴
۲۵- گزیده مرصاد العباد، ص ۱۴۱
۲۶- تفسیر ابوالفتوح رازی، به نقل از ترجمه قرآن کریم، بهاء‌الدین خرمشاهی، ص ۳۸۹
۲۷- دیوان امام، ص ۵۲
۲۸- همان، ص ۱۶۱
۲۹- فرهنگ اشعار حافظ، ص ۵۸۶
۳۰- ترجمه رساله قشیریه، ص ۲۹۶

منابع و مأخذ:

- ۱- باده عشق (اشعار عارفانه حضرت امام خمینی(ره)، مؤسسه تنظیم و نشر امام خمینی(ره)، ۱۳۶۸
۲- مکتب حافظ، منوچهر مرتضوی، تبریز، انتشارات ستوده، ۱۳۷۰
۳- دیوان اسفار امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، چاپ دوم، ۱۳۷۲
۴- دیوان اشعار حافظ شیرازی، به تصحیح غنی و قزوینی، به اهتمام منصور موحذزاده، تهران، پژوهش، ۱۳۷۰
۵- حافظ نامه، بهاء‌الدین خرمشاهی، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی، چاپ هفتم، ۱۳۷۵
۶- صوفی نامه «التصفیة فی احوال المتصوفه، قطب الدین عبادی، به تصحیح دکتر غلامحسین یوسفی، انتشارات علمی، چاپ دوم، ۱۳۶۸
۷- گزیده مرصاد العباد، نجم‌الدین رازی، دکتر محمد امین ریاحی، انتشارات توس، چاپ سوم، ۱۳۶۸
۸- الرسالة العلیه، کمال‌الدین حسین کاشفی بیهقی سبزواری، به تصحیح سیدجلال‌الدین حسینی ارموی (محدث)، مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱
۹- روض الجنان و روح الجنان، ابوالفتوح رازی، به کوشش دکتر یاحقی و دکتر ناصح، بنیاد پژوهش‌های اسلامی، ج ۱، ۱۳۷۱
۱۰- فرهنگ اشعار حافظ، احمدعلی رجایی بخارایی، تهران، انتشارات علمی، ۱۳۶۴
۱۱- ترجمه رساله قشیریه، تألیف ابوالقاسم قشیری، به تصحیح بدیع الزمان فروزانفر، چاپ دوم: تهران مرکز انتشارات علمی و فرهنگی، ۱۳۶۱
۱۲- مثنوی معنوی مولانا، انتشارات پژوهش، تهران، ۱۳۷۱

انسان‌های بال و پر بسته روزگار خویش شیوه پرواز آموخت و آن‌ها را از ظلمت زمین به روشنای آسمان رسانید. امام (ره) خود آینه تمام‌نمای این غزل است؛ و مگر جز این است که روح‌های متعالی و آسمانی چنانند که نشانی هر آنچه را می‌گویند در قلمرو حیات و زیستن‌شان می‌توان یافت.

آری امام(ره) خود زیباترین غزل روزگار ماست، غزلی که بی‌شک قرن‌های آینده نیز زمزمه همه دل‌ها و زبان‌ها خواهد بود.

پی‌نوشت‌ها:

- ۱- تاریخ این سروده ۶۷/۱۲/۱۵ یعنی حدود ۱۵ ماه قبل از رحلت آن بزرگوار است.
۲- مکتب حافظ، ص ۲۵۸
۳- باده عشق، ص ۳۱
۴- همان، ص ۲۵
۵- دیوان امام، ص ۱۰۴
۶- دیوان امام، ص ۶۷
۷- دیوان عطار، ص ۳۶۸
۸- مثنوی معنوی، دفتر اول
۹- دیوان حافظ، ص ۱۰۳
۱۰- باده عشق، ص ۲۳
۱۱- مثنوی معنوی دفتر اول، بیت ۱۱۲
۱۲- دیوان حافظ، ص ۱۹۵
۱۳- دیوان امام، ص ۱۶۸
۱۴- دیوان امام، ص ۱۰۴
۱۵- مثنوی معنوی، دفتر سوم
۱۶- دیوان حافظ، ص ۸۵
۱۷- دیوان امام، ص ۹۸
۱۸- همان، ص ۶۷
۱۹- الرسالة العلیه، ص ۷۲
۲۰- دیوان امام، ص ۱۵۱
۲۱- دیوان امام، ص ۱۸۶
۲۲- دیوان امام، ص ۱۶۷